

## اندیشه‌های تعلیمی جهانی در افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه

نعمت اصفهانی عمران\*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۲۵

### چکیده

یکی از انواع چهارگانه ادبیات که از روزگاران کهن مورد تأکید و اتفاق نظر ملت‌های صاحب فرهنگ و تمدن جهان بوده و هست، ادبیات تعلیمی است. ادبیات تعلیمی به نوعی از ادبیات گفته می‌شود که در آن خالق اثر با در مقابل قرار دادن دو مفهوم خیر و شر - به‌طور غیرمستقیم - سعی دارد تا مضامین اخلاقی و حکمی را، که در ادبیات کلاسیک جهان عموماً به زبان حیوانات (فابل) و در قالب پند و اندرز است، به دیگران آموزش دهد.

در میان آثار تعلیمی جهان به زبان فابل، دو اثر به نام‌های «افسانه‌های ازوپ» و «کلیله و دمنه»، که یکی متعلق به دنیای غرب و دیگری متعلق به جهان شرق است، بیش از آثار دیگر با مضامین اخلاقی و حکمی همراه است. بر همین اساس، نگارنده برآن است تا برخی از اصول اخلاقی افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه را، که در تاریخ ادبیات جهان از جایگاه ارجمنندی برخوردارند و در حوزه ادبیات تعلیمی مورد تأکید بسیاری از اندیشمندان اخلاق‌گرا می‌باشند، نقد و بررسی نماید.

شایان ذکر است که آموزه‌های تعلیمی دو اثر مذکور در عرصه‌های مختلف زندگی بیش از همه در مسائل دینی، اجتماعی و سیاسی نمود دارد.

**کلیدواژه‌ها:** افسانه‌های ازوپ، کلیله و دمنه، ادبیات تعلیمی، آموزه‌های اخلاقی، فابل.

## مقدمه

### در ماهیت ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی<sup>۱</sup>، از شاخه‌های نقد ادبی است که به سنجش آثار، عناصر، انواع، سبک‌ها، دوره‌ها، جنبش‌ها و چهره‌های ادبی و به‌طور کلی، مقایسه ادبیات در مفهوم عام آن، به دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد. این نوع ادبی بیشتر از ادبیات و روابط ادبی ملل مختلف و بازتاب ادبیات یک ملت در ملت‌های دیگر، سخن می‌گوید؛ و از این طریق سعی دارد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های ادبیات کشورها را مطرح سازد. بالندگی و شکوفایی ادبیات تطبیقی را باید نتیجه گسترش پیوندهای ادبی ملت‌های گوناگون و رواج و انتشار کتاب آنها به‌ویژه در سده بیستم میلادی دانست. ادبیات تطبیقی، ادبیات هر ملتی را از مرزهای خود فراتر می‌برد و آن را در مقام جزئی از کل بنای میراث ادبی جهانی فرا روی اندیشه‌های گوناگون قرار می‌دهد. بنابراین ادبیات تطبیقی، نه تنها مکمل تاریخ ادبیات جهان و پایه‌ای سترگ در نقد ادبی است؛ بلکه عامل مهمی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی و درک صحیح آنها نیز به‌شمار می‌رود و می‌تواند جوامع بشری را به‌سوی ایجاد روح تفاهم و همکاری میان انسان‌ها سوق دهد (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۲/۲).

### فواید ادبیات تطبیقی

اگر بخواهیم فواید ادبیات تطبیقی را در بُعد ملی و جهانی آن در نظر بگیریم می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

(۱) غنی‌سازی و بارورسازی ادبیات خودی؛ (۲) آشنایی با اندیشه، فرهنگ و ادبیات دیگر ملت‌های جهان؛ (۳) برقراری تعامل فکری و ادبی با سایر ملت‌های جهان؛ (۴) یافتن ضعف‌های خویش و تلاش برای برطرف کردن آنها، تقویت و تکامل بخشیدن

۱. آن را در زبان فرانسه (زادگاه آن) *compearee literate de* می‌خوانند.

ادبیات خود؛ ۵) کاهش تعصبات نابجای قومی؛ ۶) درنهایت برقراری صلح و دوستی میان ملت‌ها.

### ادبیات تعلیمی مهم‌ترین تجلی‌گاه آموزه‌های اخلاقی

از آنجاکه افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه از معروف‌ترین آثار تعلیمی ادبیات جهان به‌شمار می‌رود؛ شایسته است در آغاز این تحقیق، مطالبی درباره معرفی ادبیات تعلیمی<sup>۱</sup> بیان شود.

در سده‌های اخیر، صاحبان ذوق و اندیشه در نظرگاهی مشترک، برای ادبیات چهار شاخه اصلی در نظر گرفته‌اند. چهار شاخه‌ای که تقسیم‌بندی آن امروزه مورد تأیید و اتفاق نظر بیشتر ملل متمدن جهان است. این چهار شاخه ادبی شامل؛ ادبیات حماسی، ادبیات غنایی، ادبیات تعلیمی و ادبیات نمایشی (دراماتیک) است؛ که در این مقاله، ادبیات تعلیمی مورد نظر است. پیش‌ازهرچیز باید گفت؛ غرض اصلی در ادبیات حماسی، غنایی و دراماتیک، ابتدا لذت‌بخشیدن است؛ سپس اغراض دیگر که به‌طور عمده حول محور آموختن است. اما در ادبیات تعلیمی به‌عکس شاخه‌های دیگر، هدف اصلی آموختن و تعلیم است. حال اگر در خلال شعر تعلیمی، داستان یا وصفی مطرح شود؛ اموری عارضی و ثانوی خواهد بود. باید توجه داشت که ماده اصلی ادب تعلیمی؛ بیشتر، علم و اخلاق و هنر است. و البته در این بین، اخلاق بر امور دیگر غلبه دارد. چنان‌که در ادبیات فارسی وقتی صحبت از ادبیات تعلیمی می‌شود، ذهن افراد ناخودآگاه به‌سوی آثار اخلاق‌گرا و آموزنده همچون بوستان، گلستان، سیاست‌نامه، قابوسنامه و کلیله و دمنه معطوف می‌شود.

### فابل، کاربردی‌ترین ابزار ادبیات تعلیمی

فابل، واژه‌ای فرانسوی از ریشه لاتین<sup>۲</sup> به معنی داستان و روایت، داستان مشهور یا

1. Didactic literature

2. Fabula

منظوم کوتاه و لطیفه‌واری است که پیام یا پندی اخلاقی داشته باشد. فابل ریشه در ادبیات عامیانه<sup>۱</sup> دارد و بنیادی‌ترین عنصر آن نماد است. اصولاً هر نوع داستان باور نکردنی یا داستانی که پدیده‌های عجیب یا غیرواقعی را نشان دهد یا داستانی درباره کسی یا چیزی که بنابه ویژگی‌هایی «مثل سایر»<sup>۲</sup> شده باشد، فابل است. شخصیت‌های اصلی فابل‌ها ممکن است از میان خدایان، موجودات انسانی، حیوانات و حتی اشیاء بی‌جان انتخاب شود. در این قسم از افسانه، موجودات مطابق با خصلت طبیعی خود رفتار می‌کنند و تنها تفاوتی که با وضعیت واقعی خود دارند، آن است که به زبان انسان سخن می‌گویند و در نهایت نکته‌ای اخلاقی را بیان می‌کنند. از این رو افسانه تمثیلی (فابل) را حکایت اخلاقی هم نامیده‌اند. در ادبیات فارسی، نخستین افسانه تمثیلی، شعر «درخت آسوریک» به زبان پهلوی است که شرح مناظره<sup>۳</sup> یک درخت و یک بز است. حکایات کلیله و دمنه به زبان فارسی که ریشه‌ای هندی دارد و ما بعد از این، مفصل درباره آن سخن خواهیم گفت؛ مجموعه قصه‌هایی به زبان حیوانات است. این مجموعه را باید مشهورترین افسانه تمثیلی به زبان حیوانات در ادبیات فارسی و مشرق زمین به‌شمار آورد. در ادبیات غرب، نخستین مجموعه به زبان حیوانات را به «ازوپ» یونانی نسبت داده‌اند. شیوه‌ای از داستان‌سرایی است که بعدها «فدروس» و «بابریوس» آن را گسترش داده و داستان‌هایی بر آن افزوده‌اند. (داد، ۱۳۹۰: ۴۵)

### مقایسه اندیشه‌های تعلیمی در افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه

از میان آثار تعلیمی جهان که نزد صاحبان ذوق و اندیشه از جایگاه بلندی برخوردار است و مورد احترام اکثر ملل ادب‌دوست جهان می‌باشد؛ کتاب افسانه‌های ازوپ از ادبیات مغرب زمین و داستان‌های کلیله و دمنه از ادبیات شرق است. دو اثری که باید

---

1. folk literature  
2. proverb/ adaye  
3. oialogue

آنها را از مهم‌ترین آثار تعلیمی و اخلاق‌گرای جهان به‌شمار آورد. بدون شک آنچه این دو اثر را به هم نزدیک می‌کند، شباهت‌های فراوانی است که بین آنان وجود دارد. پیش از پرداختن به برخی از این شباهت‌ها، مطالبی مختصر در معرفی و سابقه تاریخی این دو اثر ارائه می‌شود.

### افسانه‌های ازوپ

از نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد، ازوپ در یونان نام‌آشنایی شده بود؛ و از او نه تنها به‌عنوان یک نویسنده؛ که به‌طورعموم، به‌عنوان نویسنده افسانه‌ها سخن گفته می‌شد. درباره او آگاهی موثق بسیار کم داریم. این نام نیز، جز بر آفریننده خیالی افسانه دالتی ندارد؛ زیرا یونانیان علاقمند بودند هر نوعی از تصنیف را به کاشف و خالق واقعی یا افسانه نسبت بدهند. باین‌همه، در مورد ازوپ مدرک موثقی در دست است که او واقعاً وجود داشته و آن تاریخ هردوت است، که کتاب خود را در نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد نوشته است. هردوت می‌گوید: (۱) ازوپ، سازنده داستان‌ها در روزگار آماسیس<sup>۱</sup>، فرعون مصر (میانه سده ششم پیش از میلاد)، می‌زیست و زادگاه او جزیره سامس<sup>۲</sup> است؛ (۲) همچنین دلایلی را می‌توان پذیرفت که وی برده‌ای بود اهل سامس؛ که نام او را آیدمن<sup>۳</sup> نوشته‌اند؛ (۳) از نوشته‌های هردوت نیز برمی‌آید که ازوپ به دست مردمان دلفی کشته شده است. به‌طورکلی، هردوت از وی به‌عنوان شخصی نامدار و شناخته سخن می‌گوید، و چنین فرض می‌کند که مکان مرگ و کیفیت مرگ او چیزی است که همه می‌دانند. دلیلی در دست نیست که در گفته‌های او شک و تردیدی به خود راه دهیم. البته برده‌بودن ازوپ، چندان روشن نیست. هردوت به گمان خود، دلیل خوبی برای برده‌بودن او به‌دست می‌دهد؛ و آن اینکه اگر او برده بوده باشد، برده آیدمن سامسی بوده است. اما هرگز به ما نمی‌گوید؛

---

1. Pharaoh Amasis  
2. Samos  
3. Iadmon

از روی کدام مأخذ و از کجا می‌داند که ازوپ یک برده بوده است. مدرکی که بیان می‌کند، بیشتر با این نکته موافق درمی‌آید که ازوپ یکی از بستگان آیدمن بوده نه از بردگان او. ولی وضع برده‌وار او در روزگار باستان پذیرفته شده بود؛ و به‌عنوان یک واقعیت مسلم، نیازمند دلیل بیشتری نمی‌بوده است (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۰).

از سده پنجم قبل از میلاد به این طرف، افسانه ازوپ و سنت وی، به‌ویژه در آتن بسیار معروف شد. چنان‌که بسیاری از نویسندگان، به او یا داستان‌های منسوب بدو استناد جستند؛ خاصه «آریستوفانس»، «گزنفون»، «افلاطون»، «ارسطو» و دیگر نویسندگان. ما نمی‌دانیم که این افسانه‌ها، متنی است که به‌دست خود ازوپ نوشته شده یا افسانه‌هایی است که معاصرانش پرداخته‌اند. اگر چنین فرض کنیم که برخی از آنها نوشته خود ازوپ است؛ بسیار بعید می‌نماید که آنها به همان شکل اولیه به‌دست ما رسیده باشد. این نکته روشن است که نام ازوپ، چنان با این نوع از داستان درآمیخته است که هر داستانی با نام افسانه، به‌عنوان افسانه ازوپ شناخته می‌شود. آریستوفانس افسانه «شاهین و ماده روباه» را به ازوپ نسبت می‌دهد؛ درحالی‌که صدوپنجاه سال پیش از او، به نام «آرخیلخوس» شناخته شده بود؛ و بعدها باز در مجموعه‌ای از افسانه ازوپ، به‌چشم می‌خورد (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۱). درحقیقت، افسانه‌هایی که با نام ازوپ برجای مانده همه نوشته خود او نیست؛ بلکه بیشتر آنها نوشته نویسنده‌ای رومی، به نام «فدروس»<sup>۱</sup> است که در قرن اول میلادی می‌زیسته است. اما کسی که بیشترین حجم این افسانه‌ها را فراهم آورده، شخصی به نام «بابریوس»<sup>۲</sup> است؛ که در سده دوم میلادی زندگی می‌کرد. بابریوس یک رومی بود که بعدها یونانی شد.

### افسانه‌های کلیله و دمنه

از جمله منت‌هایی که سرزمین هند بر فرهنگ و تمدن جهان دارد، هدیه‌ای است

1. Phaedrus  
2. Babrius

گران‌قدر به نام کلیله و دمنه. اگر ادب حکمت‌آمیز هند تنها همین کتاب را به ادبیات جهان هدیه داده بود، جای آن داشت که ملتها سپاس‌دار هند و ارج‌شناس این کتاب باشند. منبع اصلی کلیله و دمنه، دو اثر مهم به زبان سانسکریت است. در درجه اول کتاب «پنجه تتره»<sup>۱</sup> و در رتبه دوم «مهابهاراتا»<sup>۲</sup>؛ البته با تصرفات ایرانیان که افزایش و کاهش‌هایی را در آنها اعمال کرده‌اند.

«طاها ندا» از مدرسان و نویسندگان مشهور مصری، کلیله و دمنه را کتاب هندی، پارسی و عربی می‌داند و در این باره می‌گوید: «این کتاب به اعتبار ریشه آن، هندی است و به سبب آن از هند به ایران منتقل شد و ایرانیان آن را به زبان پهلوی برگرداندند و بخش‌هایی بر آن افزودند، ایرانی شمرده می‌شود و به دلیل آن ترجمه عربی آن از روی ترجمه ایرانی انجام شد؛ پس از بین رفتن ترجمه پهلوی، اصل کتاب کلیله و دمنه قرار گرفت، عربی شمرده می‌شود» (ندا، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

### زمینه‌های مشترک افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه

هنگامی که افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه را در مقام مقایسه قرار می‌دهیم، شباهت‌های فراوانی بین این دو کتاب می‌بینیم. بر همین اساس، نگارنده این سطور، با بیان گوشه‌هایی از این شباهت‌ها، که پیام‌های اخلاقی مشترکی در بُعد جهانی دارد، اشاره می‌نماید.

### حکایت اول با موضوع مشترک «عاقبت غافلان و کج‌اندیشان»

افسانه‌های ازوپ: «توجه شیری به گروهی از قورباغه‌ها جلب شد و از صدای آنها چنین گمان برد که باید جانوران بزرگی باشند. پس از انتظار کوتاهی دید که قورباغه‌ای از برکه خویش بیرون آمد. شیر برجست و او را له کرد و فریاد برآورد: جای تعجب است که حیوانی کوچک مانند تو چنین سر و صدای شگفتی ایجاد کند»

---

1. Panchatantra  
2. Mahabharata

(ازوپ، ۱۳۸۳: ۸۱).

نقش اصلی در این داستان، بر عهده شیر است. شیری که غافل و کج‌اندیش است و خیال‌واهی دارد و براساس افکار پوچ خود می‌پندارد آن صدا، صدای افراد زیادی است و در نتیجه مرتکب خطایی بزرگ می‌شود.

**کلیله و دمنه:** «آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای می‌رفت. آنجا طبلی یافت پهلوی درختی افکنده و هرگاه بادی می‌وزید، شاخه درخت به طبل می‌رسید؛ آواز ترسناک به گوش روباه می‌رسید. چون روباه درشتی جثه بدید و (صدای ترسناک آن را) شنید، طمع کرد که حتماً گوشت و پوست آن به اندازه آواز آن باشد. تلاش کرد تا آن را بدرد. جز پوست چیزی دیگر نیافت. پشیمان گشت و گفت: نمی‌دانستم که هر جا جثه بزرگ و آواز ترسناک‌تر منفعت آن کمتر است» (منشی، ۱۳۸۱: ۷۸).

نقش اصلی در این داستان، بر عهده روباه است. روباهی که همانند شیر در داستان ازوپ غافل و طمع‌کار است و به‌خاطر چنین صفتی، حقیقت را از کذب تشخیص نمی‌دهد و قوه ادراک از او زایل می‌شود.

### حکایت دوم با موضوع مشترک «تقلید و عواقب آن برای نادانان»

افسانه‌های ازوپ: «روزگاری پیش‌ازاین، قورباغه‌ای در چمنزاری گاوی را دید و به شاخ‌های بزرگ او حسد برد. پس شروع کرد به بادکردن تن خود. تاجایی که همه چین‌های بدنش ناپدید شدند. آنگاه از کودکان خود پرسید که آیا از گاو چاق‌تر نشده است؟ آنها گفتند: نه. این بار با کوشش تمام پوست خود را کشید و پرسید که اکنون کدام چاق‌تر است؟ کودکان گفتند: گاو. سرانجام او خشمگین شد و پیش خود گفت که هرچه بیشتر باد در خود بیندازد، چاق‌تر خواهد شد. به همین دلیل دیوانه‌وار کوشش کرد تاجایی که از شدت بادکردن همانند گاو، بزرگ و پُرهیت نشان دهد، ولی ترکید و مرد» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۸۵).

در این افسانه، نقش اصلی را قورباغه مقلد بازی می‌کند که می‌خواهد خود را



قوی و برتر جلوه دهد ولی غافل از اینکه او ناتوان است و گاو نیرومند. و آن شکل و جثه، لازمه خصوصیات حیوانی چون اوست و قورباغه نیز بر حسب خصوصیات ذاتی خویش باید آن‌گونه باشد.

**کلیله و دمنه:** «آورده‌اند که زاغی، کبکی را دید که آرام و زیبا راه می‌رفت. زیبا و آرام قدم برداشتن کبک به چشم زاغ خوش آمد، و زاغ آرزو کرد که بتواند همانند او زیبا و باظرفت راه برود. چراکه طبیعت موجودات (انسان‌ها) به‌گونه‌ای است که دوست دارند از انواع هنرها و زیبایی برخوردار باشند. بر همین اساس، همواره به دنبال آن شیوه‌ها هستند. خلاصه آنکه زاغ تصمیم گرفت شیوه راه رفتن کبک را بیاموزد. از این‌رو مدتی در این راه تلاش کرد و پشت سر کبک قدم برداشت؛ اما نتوانست نوع راه رفتن کبک را فراگیرد. در پایان، نه تنها نتوانست شیوه راه رفتن کبک را بیاموزد؛ بلکه راه رفتن خود را فراموش کرد. تاجایی که دیگر نتوانست همچون گذشته به شیوه خود راه برود.

در این داستان، زاغ نقش اصلی را بر عهده دارد؛ بدین‌گونه که خود را همتای کبک می‌داند؛ و می‌پندارد که می‌تواند همانند او ظریف و زیبا راه برود ولی حتی با تلاش بسیار هم نمی‌تواند به پای او برسد.

### حکایت سوم با موضوع مشترک «طمع و افزون‌طلبی»

**افسانه‌های ازوپ:** «هرمس، به عبادت‌کننده پاکدامنی غازی بخشید که تخم‌های طلایی می‌نهاد. ولی مرد چنان بی‌قرار بود که نمی‌توانست صبر پیشه سازد و ثروت خود را اندک‌اندک بیابد، و چون فکر می‌کرد که شکم غاز پر از زر ناب است با شتاب تمام غاز را کشت. اما نه تنها آرزوهایش تباه گشت، بلکه دیگر هیچ تخم طلایی نیافت. زیرا در شکم غاز چیزی نبود مگر گوشت و خون عادی» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

در این داستان، مرد پارسا به طمع تخم طلا، غاز را می‌کشد، زیرا تصور می‌کند با کشتن آن به سرعت می‌تواند به زر و ثروتمند برسد. طمع خام او را از نعمت

برخورداری از غاز نیز بازمی‌دارد.

طمع و میل به افزون‌طلبی در داستان کلیه و دمنه به‌گونه دیگری جلوه‌گر می‌شود. به این ترتیب که مرد پارسا به دلیل زیاده‌خواهی دچار اوهام و خیالات می‌شود. طمع، خرد او را می‌پوشاند و درنهایت دارایی خود را از دست می‌دهد.

**کلیله و دمنه:** «مرد پارسایی بود و در همسایگی او بازرگانی بود که عسل و روغن می‌فروخت و هر روز بامداد، مقداری از بضاعت خود برای غذای او می‌فرستاد. مقداری از آن استفاده می‌کرد و بقیه را در کوزه‌ای می‌ریخت و آن را در خانه می‌آویخت. به مرور سبوی پر شد. یک روز در آن می‌نگریست، اندیشید که اگر این شهد و روغن به ده درم بتوانم فروخت، از آن پنج سر گوسفند خواهم خرید، هر ماهی آن پنج گوسفند بزایند و از نتایج زاد و ولد آنها رمه‌ها سازم و من با آن گوسفندان سرمایه‌ای پیدا خواهم کرد و زندگی خود را سروسامان خواهم داد. و زنی از خاندان بگیرم. بدون شک پسری به دنیا خواهد آمد. نام نیکوش نهم و به او علم و ادب خواهم آموخت. وقتی به سن بلوغ برسد و اگر نافرمانی کند با این عصا او را تنبیه خواهم کرد. این خیال بر او غالب شد، که مستولی گشت که ناگاه عصا برگرفت و از سر غفلت بر کوزه زد. بلافاصله آن کوزه شکست و عسل و روغن بشکست و شهد و روغن تمام بر روی او ریخت.» (منشی، ۱۳۸۱: ۲۶۳)

**حکایت چهارم با موضوع مشترک «مردم جاهلی که به شیادان قدرت عمل می‌دهند و دعوی دانایی و خردمندی می‌کنند».**

افسانه‌های ازوپ: «پینه‌دوزی ناکاردان، که سخت ناشی بود و بیشتر روزها گرسنگی می‌کشید، به جایی رفت که آنجا کسی او را نمی‌شناخت و خود را به نام پزشک جا زد. مقداری مواد فروخت و وانمود کرد که پادزهری است برای هر زهر کشنده. چنان شیرین‌زبانی کرد که طولی نکشید که برای خود احترام زیادی دست‌وپا کرد. یک‌روز یکی از خدمتگزاران محبوب پادشاه به‌سختی بیمار شده بود، پادشاه کس پیش

پزشک‌نما فرستاد و خواست کاردانی او را بیازماید. او کاسه‌ای خواست و اندکی آب در آن ریخت، آنگاه گفت او را بر روی پادزهر او بریزند؛ و پس از آن وانمود کرد که اندکی پادزهر دیگر بدان می‌افزاید و گفت: «اکنون آن را بنوش و من تو را شفا خواهم داد.» اندکی بعد، ترس از مرگ، مرد را وادار ساخت که حقیقت را بگوید و بگوید که از پزشکی هیچ نمی‌داند و شهرت خود را مرهون نادانی توده مردم است. پادشاه با مردان خویش انجمن کرد و همه داستان را به آنان گفت و پرسید: «آیا فکر می‌کنید که دیوانگی از این بیشتر باشد. شما تردید نمی‌کنید در اینکه جان‌هایتان را به کسی بسپارید که هیچ‌کس او را برای پینه‌کردن کفش‌های خود قبول نمی‌کرده است» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

پینه‌دوز، نقش اصلی این داستان است. کسی که خود را طیب معرفی می‌کند و ادعا دارد برای هر دردی درمانی دارد تا به ثروت و توانگری برسد. حمایت مردم ناتوان از این شیاد و مراجعه به او برای طبابت، او را به شهرت می‌رساند.

**کلیله و دمنه:** «به شهری از شهرهای عراق طبیعی ماهر بود... . آنچنان‌که عادت روزگار است به او آسیبی رساند به طوری که قوت نیروی جسمانی و نور چشم او رو به کاهش نمود و چشم بینای او کم‌نور گشت. اندر آن شهر مدعی بود نادان. چون میدان خالی یافت شروع کرد به ادعاکردن که علم طب می‌داند و این خبر (آگاهی او از علم طب) بر روی زبان همه قرار گرفت. پادشاه آن شهر دختری داشت و به برادرزاده خویش داده بود. آن دختر به هنگام زایمان دچار مشکل شد. پزشک پیر، دانایی را احضار کرد و از کیفیت رنج آن دختر بادقت سؤال کرد. چون جواب شنید و به درستی دلیل بیماری را متوجه شد. به ساختن دارو اشاره کرد. دارویی که نام آن ذامهران بود. اطرافیان پادشاه گفتند: که آن دارو را بساز. گفت: «چشم من ضعیف است. شما بسازید.» در این میان آن مدعی بیامد و گفت: «کار من است و ترکیب آن می‌دانم.» پادشاه فرمود که در خزانه رود و ترکیبات دارو بیرون بیاورد پس بیرون

رفت و بی علم و آگاهی شروع به کار کرد. اتفاقاً زهری کشنده به دست او افتاد. آن را با دیگر ترکیبات بیامیخت و به دختر داد. خوردن همان بود و جان شیرین تسلیم کردن همان. پادشاه از درد از دست دادن دخترش، شربتی از آن دارو بدان نادان داد. بخورد و در جا مرد» (منشی، ۱۳۸۱: ۱۴۷).

مرد نادان که دعوی طبابت داشت با گمان پوچ خود، دختر پادشاه را به هلاکت می‌رساند و خود نیز بر سر ادعای باطلش جان می‌بازد.

### حکایت پنجم با موضوع مشترک «ناظر بودن خداوند بر همه اعمال انسان و غفلت آدمی از مکافات عمل».

افسانه‌های ازوپ: «مردی که دوستش مقداری پول به او سپرده بود، می‌خواست پول را صاحب شود. پیش خود قرار گذاشت که چون دوست او پول خویش را طلب کند، بدهی را با سوگند انکار کند و فکر کرد راحت‌ترین راه این است که به دهکده‌ای در خارج از شهر برود. ولی چون به دروازه رسید مردی لنگ را دید که شهر را ترک می‌کرد. از او پرسید که کیست و کجا می‌رود. مرد پاسخ داد که «نام من سوگند است، و می‌روم تا پیمان‌شکنان را مجازات کنم.» مرد گفت: «معمولاً چقدر طول می‌کشد که باز به شهر بازگردی؟» سوگند گفت: «چهل سال و گاهی سی سال.» مرد پیمان‌شکن بداندیش، دیگر تردید نکرد و همان فردا سوگند خورد که اصلاً پولی دریافت نکرده است. ولی بیدرنگ خود را در برابر مرد لنگ یافت. درحالی که بداندیش را وادار کرد که خود را از بالای صخره بلندی فرو اندازد. او شروع کرد به ناله کردن و شکایت‌کنان گفت: تو گفتی که سی سال دیگر بازمی‌گردی ولی مرا نگذاشتی که حتی یک‌روز هم فرار کنم.» مرد لنگ پاسخ داد: «آری. اگر کسی مرا برانگیزد من درست همان‌روز برمی‌گردم» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

در این داستان، نقش اصلی بر عهده مردی است که می‌خواهد در امانت، خیانت کند و تصور می‌کند اگر امانت دوستش را برباید با سوگند می‌تواند خود را آزاد

سازد. اما غافل از آنکه، هر عملی پاداش و جزای خود را دارد و بلافاصله عواقب خوب و زشت آن بر انسان آشکار می‌شود و گریبان‌گیرش می‌گردد. کلیله و دمنه: «آورده‌اند که بازرگانی اندک‌مال داشت و می‌خواست که به سفر رود. صدمن آهن داشت. در خانه دوستی بر وجه امانت بنهاد و برفت. چون بازگشت، مرد مورد اعتماد، مال امانتی را فروخته بود و پول آن را خرج کرد. بازرگان به طلب آهن به نزدیک او رفت. مرد گفت: «آهن در بیغوله‌خانه نهاده بودم و در آن احتیاطی نکرده. تا من واقف شدم موش آن را تمام خورده بود. بازرگان گفت: «آری، موش آهن را نیک دوست دارد و دندان آن بر جویدن آهن قادر باشد.» امین ناراست‌کار، شاد گشت و با خود گفت که بازرگان نرم شد و دل از آهن برداشت. گفت: «امروز مهمان من باش.» گفت: «فردا باز آیم.» بیرون رفت و پسری را که متعلق به آن مرد بود، با خود برد. چون بطلبیدند و خبر مفقودشدن در شهر پخش گشت. بازرگان گفت: «من بازی را دیدم که کودکی می‌برد.» امین فریاد برآورد: «یاوه چه گویی! باز کودک را چگونه برگیرد؟» بازرگان بخندید و گفت: «چرا عصبانی می‌شوی؟ در شهری که موش آن می‌تواند صدمن آهن بخورد. باز هم می‌تواند کودکی را از روی زمین بردارد و با خود ببرد.» امین دانست که حال چیست. گفت: «آهن موش نخورد من دارم. پسر باز ده و آهن بستان» (منشی، ۱۳۸۱: ۷۹).

در این داستان، نقش اصلی بر عهده مردی است که تصور می‌کند با دروغ می‌تواند به ثروت هنگفتی دست پیدا کند؛ اما از خود و خانواده خود غافل است و در نتیجه با ریا و نیرنگ دوست بازرگان خود را به خیال خام خود فریب می‌دهد. اما چندی نمی‌گذرد که آن بلا دامن فرزندش را می‌گیرد.

### حکایت ششم با موضوع مشترک «عاقبتِ طمع جاه و مقام»

افسانه‌های ازوپ: «شیری بیمار گشته بود و در غاری منزل گرفته [بود]. روزی به دوست محبوب خود، روباه گفت: «اگر می‌خواهی که من بهبود یابم و زنده گردم،

زبان شیرین خود را به کار انداز تا آن گوزن بزرگی را که در جنگل می‌چرد به فریبی و به نزدیک چنگال‌های من بیاوری. من به مغز و دل او گرسنه‌ام.» روباه بیرون رفت و گوزن را دید که در جنگل به جست‌وخیز مشغول است. در بازی با او همراه گشت و با این سخنان او را بازی داد: «من آمده‌ام که خبرهای خوشی به تو بدهم. تو می‌دانی که پادشاه ما شیر، همسایه من است. او بیمار است و مرگش نزدیک شده، و سرگرم بررسی این است که چه جانوری پس از او حکومت کند. او می‌گوید: خوک جانور بی‌احساسی است، خرس تنبل است، پلنگ تندخو است، و ببر نیز لافزن و... گوزن بهتر از همه واجد تخت و تاج است. زیرا قد او معتدل و عمرش دراز است و شاخ‌هایش دشمن ماران. خلاصه، برای اینکه قصه را کوتاه کنیم، تو برای پادشاهی نامزد شده‌ای. حال برای اینکه این خبرها را برای تو آورده‌ام چه می‌خواهی به من بدهی؟ زود به من بگو. زیرا من عجله دارم...» (ازوپ، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

در این داستان، نقش اصلی بر عهده شیر است. او روباه را وسیله کار خود قرار می‌دهد که با جاه و مقام‌بخشیدن دروغین به گوزن برای دست‌یابی به طعمه‌ای ارزشمند او را به طمع اندازد. بالاخره گوزن، برای دست‌یابی به مقام و منزلت، خود را به دام هلاکت می‌افکند.

**کلیله و دمنه:** «آورده‌اند که شیری دچار بیماری گری شد. از حرکت بازماند و شکارکردن برای او دشوار گشت. روباهی بود در خدمت او، و غذاهای او را به صورت اندک فراهم می‌کرد. روزی به او گفت: «آیا پادشاه نمی‌خواهد این بیماری را علاج نماید. شیر گفت: اندوه این بیماری (ناتوانی و پیری) مرا آزار می‌دهد. اگر دارویی برای این بیماری پیدا شود، تأخیر نخواهم کرد. و این بیماری مداوا نخواهد شد جز با خوردن گوشت و دل خر. رویاه گفت اگر پادشاه دستور دهد در انجام آن کار (آوردن خر نزد شیر) کوتاهی نخواهم کرد و در ادامه گفت: «ای پادشاه در این نزدیکی چشمه‌ای است و رختشویی که هر روز برای شستن جامه (لباس) به این

چشمه می‌آید و خری که جامه‌های او را حمل می‌کند و همه روز در آن دشت می‌چرد. او را فریب خواهم داد و نزد شما خواهم آورد؛ آن‌گاه پادشاه نذر کند که دل و گوش او بخورد و باقی صدقه کند.» شیر شرط نذر به‌جای آورد. روباه به نزد خر رفت و... باب گفت و گو باز کرد و گفت: «علت چیست که تو را رنجور و لاغر و نزار می‌بینم؟» گفت: «این رختشوی پی‌درپی مرا وادار به کارکردن می‌کند و در مراقبت و رسیدگی به من کوتاهی می‌کند و در مقابل کار کم یا زیاد اجازه نمی‌دهد که استراحت کنم.» روباه گفت: ای خر حل مشکل و راه‌هایی تو نزد من است؛ به چه دلیل این رنج را می‌پذیری؟» خر گفت: من به کارکردن مشهورم و بدان که هر کجا روم از این رنج خلاصی نخواهم داشت...» (منشی، ۱۳۸۱: ۱۴۷).

این داستان با حضور شیر، روباه و خر آغاز می‌شود. شیر به دلیل طمع به گوشت خر با همدستی روباه خر را فریب می‌دهد و همراه می‌سازد. به شرط رساندن به جاه و مقام و رساندن به فراغت و آسایش از زحمتی که در آن گرفتار است. ولی خر، که بسیار فریفته جاه و مقام می‌شود، خیال توانگری و ثروت بر افکار او چیره می‌گردد و تن به تیره روزی می‌دهد.

### نتیجه بحث

نتایجی که از حکایات مطرح شده در این نوشتار از دو کتاب افسانه‌های ازوپ و کلیله و دمنه می‌توان گرفت به ترتیب و به اجمال عبارتند از:

در حکایت اول (عاقبت غافلان و کج‌اندیشان)، تقلید مذموم شمرده می‌شود و گوینده عواقب آن را متذکر می‌شود و می‌گوید هرگز نباید آن کسی که ناتوان است و خصوصیات منحصر به خود دارد، سعی کند به شکل دیگران درآید. چنانچه در دو داستان اشاره شد و سرانجام، هر دو کارشان به تباهی کشید. در حکایت دوم (تقلید و عواقب آن برای نادانان)، تقلید، با وجوه مثبت و منفی‌ای که دارد، برخی را به دلیل غفلت و گمراهی دچار مشکل می‌کند درحالی‌که عواقب شوم آن را در نظر نمی‌گیرند

و خود را به دلیل نادانی در دام هلاکت می‌افکنند. حکایت سوم که با موضوع طمع و افزون‌طلبی است، یک حقیقت واحد مطرح می‌شود. یکی اقرار به حقیقت وجودی خویش و آنچه هست، نه آنچه ادعا می‌شود و دیگر، روشن‌بینی و واقع‌گرایی دو چیز که در شناسایی حق و باطل دخیل است و اگر بدین‌گونه نباشد عده‌ای از افراد دون‌پایه بدون زحمت به مقامی می‌رسند که شایسته آن نیستند. نتیجه حکایت چهارم که موضوع آن، جهل مردمانی است که سبب قدرت عمل شیادان می‌شود درحالی‌که مدعی دانایی و خردمندی هستند، این است که هیچ‌گاه از مکافات عمل نباید غافل بود. حکایت پنجم که با موضوع ناظر بودن خداوند در همه حال بر اعمال انسان است و به همین دلیل از مکافات عمل غافل نباید بود؛ به چشم حقیقت‌بین اشاره دارد که ناظر بر هرچیز است. بنابراین، هرگاه طمع و افکار پلید و خیالات پوچ کنار گذاشته شود دیده حقیقت‌بین آنها گشوده خواهد شد و واقعیت را خواهند دید. حکایت ششم که عاقبت طمع جاه و مقام را نشان می‌دهد؛ چنین می‌نماید که صاحب این عامل فریبنده تا پای ازدست‌دادن جان پیش می‌رود و آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که فریب جاه و مقام و رسیدن به مرتبه عالی عاقبت خوبی ندارد. از دیگر نتایج اینکه، طمع رسیدن به جاه و مقام، خیال آدمی را تیره و تار می‌کند و از دریافت خطراتی که او را احاطه کرده، غافل می‌دارد.

### کتابنامه

- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه ادب فارسی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.  
 داد، سیما. (۱۳۹۰). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: انتشارات مروارید.  
 ندا، طاها. (۱۳۸۰). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه زهرا خسروی. تهران: انتشارات فرزانه.  
 ازوپ. (۱۳۸۳). *افسانه‌های ازوپ*. ترجمه علی‌اصغر حلبی. تهران: انتشارات اساطیر.  
 منشی، نصرالله. (۱۳۸۱). *کلیده و دمنه*. تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی. تهران: انتشارات امیرکبیر.